

## فصل بیست و ششم

## خوارج

قاریانی که با امام (ع) در جنگ صفین حضور داشتند، نخستین کسانی بودند که به توقف جنگ دعوت کردند، و آنان مصرترین افراد لشکر بر پذیرش حکمیت و سرسختترین آنان در مخالفت با رای امام، مبنی بر ادامه جنگ و رد پیشنهاد ارجاع بر حکمیت بودند. ولی پس از امضای پیمان حکمیت نظر این قاریان بسرعت تغییر کرد. آنها فهمیدند که در مورد متوقف کردن جنگ و در زمینه داوری آن افراد، در دین خدا مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند. و به این نتیجه رسیدند که باید فوراً بدون توجه به نتیجه رای داوران، امام (ع) و همه آنها جنگ را از سر بگیرند. شاید ایشان پس از مقداری فکر دریافتند که حکم خدا روشن است. پس معاویه و یارانش همان گروه ستمکارهای هستند که صلح را رد کرده‌اند و برای جانبداری از باطل خود، روی به جنگ آورده‌اند. و این گروه ستمکار بر حکم قرآن تسلیم نبودند بلکه چون احساس کردند شکستشان حتمی است، به حکمیت تن دادند. و حکم خدا این بود که با این گروه مبارزه کنند تا این که تسلیم امر خدا گردند. و اگر حکم خدا در این مورد واضح است پس مجالی برای داوری آن دو مرد نماند تا آنها اجتهاد کنند و حکمی یا فتوایی در مورد امری صادر کنند که نه شبهه‌های در آن وجود دارد و نه جایی برای اجتهاد باقی است.

بعلاوه، این افراد تندرو، فراموش کرده بودند که حکومت امام (ع) را به مبارزه طلبیده‌اند و او را ناچار به متوقف ساختن کارزار و پذیرش داوری و نوشتن عهدنامه کرده‌اند. و هم اکنون آنها هستند که قصد دارند امام (ع) را وادار بر شکستن پیمانکنند که انجام شده و خدا و خلق بر قبول آن گواه گرفته شده است.

البته همین افراد تندرو در دین اما نادان نسبت به حقایق آن، شعار «حکمی جز حکم خدا وجود ندارد»، را سر دادند و مقصود ایشان از این کلمه آن بود که اسلام با گزینش داور برای قطع نزاع میان دو گروه مسلمان، مخالف است. حکم، از آن خدای یکتاست و افراد حق داوری در امور دینی را ندارند.

و شگفت آن که این شعار، هزاران نفر از مسلمانان را که مدعی پاسداری از تعلیمات قرآن و سنت نبوی بودند، به خود جلب کرد. با این که شخص داور در امری که دو دسته از مسلمانان در آن امر اختلاف دارند، همان قاضی است که از او فصل خصومت و اعلان حق در مورد دو طرف که هر دو مدعی حقاقت، در خواست میشود.

در مورد این که آن دو حکم، سمت قضاوت داشتند، چیزی است که پیمان حکمیت گویای آن است، زیرا که عهدنامه چنین آغاز میشود: «این چیزی است که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان آن را خواسته‌اند. علی (ع) برای مردم عراق و هر کس از افراد مؤمن و مسلمان که پیرو اوست و معاویه برای مردم شام و هر کس از مؤمنان و مسلمانان که پیروان او باشند، چنین...خواستار شدند»

شرع اسلام، کجا درخواست قضاوت و تعیین داوران و سر و کار داشتن با آنان، نسبت به مسایل مسلمانان در رفع اختلافات را حرام شمرده است؟ و اگر قضاوت حرام باشد پس به چه وسیله اختلافها را بر طرف میکنند؟ و آیا خوارج، به این امر، اندیشیده بودند که پیامبر (ص) و خلفا چرا با قضاوت سروکار داشتند و به قضات کمک میکردند؟ و آیا جز این است که شروعیت بلکه وجوب قضا از جمله ضروریات دینی است؟

خوارج شعار «هیچ حکمی جز حکم خدا روا نیست» را سر دادند، و من تصور نمکنم که آنان معنی این شعار را درک کرده باشند و شاید این شعار را از قول خدای متعال گرفته باشند که در سوره یوسف مفرماید: «هیچ حکمی جز از خدا روا نیست، او فرمان داده است که جز او را نپرسنید...» لیکن آیه در آن باره چیزی نمگوید و از آیه چیز دیگری برداشت شده است. البته آنچه مقصود آیه است این است که خداوند اصول و احکام دین را نازل فرموده است و تنها اوست که تسلیم در برابر فرمایش لازم، و عبادتش بر بندگان واجب است. در صورتی که حکم یا قاضی نازل کننده شریعت و یا مورد ستایش نمیشد بلکه تنها او کسی است که میتواند احکام شریعت نازل شده از طرف خدا را به مصادیق خود تطبیق دهد. پس اگر او چنین کاری را انجام داد و مطابق آنچه که خداوند نازل کرده است داوری کرد بر مسلمانان واجب است که تسلیم حکم او شوند زیرا مطابق دستور خدا حکم کرده است. و اگر مطابق امر خدا داوری نکرد بر مسلمانان واجب است تا از حکم او سرپیچی نکنند.

جای تعجب است که این گروه یاغی متجاوز فراموش کرده بودند که خداوند به پیامبرش (و پیروان پیامبر (ص) نیز) فرموده است

و اگر میان ایشان مطابق دستور خداوند حکم کرد و از خواسته‌های آنان پیروی نکرد...»<sup>(1)</sup> و به پیروان انجیل فرموده است: «و باید پیروان انجیل مطابق آنچه خداوند در انجیل دستور داده است حکم کنند و هر کس مطابق دستور خداوند حکم نکند از جمله تبهکاران است»<sup>(2)</sup> و به مؤمنان مفرماید: «همانا خداوند به شما فرمان مدهد که امانتها را به صاحبانشان برگردانید و (هر گاه میان مردم داوری میکنید به عدالت حکم کنید...»<sup>(3)</sup>

اگر قراردادی که میان امام و دشمنش نوشته شد بر مسلمانان اطاعت حکم داوران را واجب و لازم مشمرد، هر چند اگر داوران گمراه شده و بر خلاف قرآن و تعلیمات پیامبر (ص) داوری مسکردند، برای موضعگیری خوارج دلیل موجهی بود؛ لیکن قراردادی که نوشته شد صراحت داشت بر این که داوران باید آنچه را که قرآن زنده داشته‌است زنده بدارند و آنچه را که باشر شمرده است بنا بر شمارند، و اگر ایشان در مورد اختلاف خود عبارت روشنی از قرآن نیافتند به سنت پیامبر (ص) که نیکو و جامع است و تفرقه افکن نیست مراجعه کنند. و اگر داوران به این قرارداد پایبند بودند به طور قطع مطابق دستور خدا حکم مسکردند

و باز اگر خوارج مسگفتند، داورانی که انتخاب شدند شایستگی برای حکمیت نداشتند، زیرا ابن عاص، در دینداریش ضعیف است، دین خود را به دنیایش مسفروشد و دشمن امام است، و از طرف دیگر ابو موسی کم دانش و کوتاه فکر است و پیشینه‌اش در زمان عمر و عثمان حکایت از نداشتن تقوای دینی او مسکند و گذشتهاش در اوایل خلافت علی (ع) دلیل آن است که وی پیرو هوای نفس است و با امام (ع) دشمنی مسورزیده و مردم را از یاری حق باز مدهاشته است هر آینه برای موضعگیری ایشان دلیل موجهی بود

آری اگر ایشان به جای گفته خود: هیچ حکمی جز حکم خدا روا نیست. این حرف را زده بودند، دلیل قابل توجیه ضعیفی بود، زیرا که حکمین در حقیقت شایسته برای داوری در امری که امت در آن باره اختلاف داشتند، نبوده‌اند. و علی رغم این مطالب مسؤولیت اختیار در مورد تعیین داوری بر عهده امام (ع) نبوده است، زیرا که وی بر تعیین حکم و قبول حکمین به اجبار اقدام کرد نه از روی آزادی و اختیار و خوارج خود جزیی از نیرویی بودند که امام (ع) را مجبور به آن کار کرد. بعلاوه، شایسته نبودن حکمین برای داوری. تا وقتی که صلاحیت ایشان مشروط به پیروی آنها از کتاب و سنت بوده است. مانع از تعیین آنها برای مقام حکمیت نبود

واقعیت این است که خوارج در هیچ موردی از موضعگیریهای خود، اعتدال نمسناختند. زیرا که آنها در ابتدای کار بیش از همه خواستار تعیین حکم بودند و امام (ع) را در صورت پافشاری بر ادامه جنگ. تهدید به قتل کردند، و خواست او را بر ادامه جنگ. پس از این که به کتاب خدا دعوت شد. جرمی غیر قابل بخشش دانسته و مبارزه خود را با او مباح شمسردند. و در پی آن بعد از یک روز یا کمتر از راست افراطیبه چپ افراطی تغییر موضع دادند، و پذیرش حکمیت و متوقف کردن جنگ را گناهی غیر قابل بخشش دانستند، بلکه آن را بدتر از کفر شمسردند

سپس در تندرولهای خود از مرتبه‌های به مرتبه بالاتر تغییر موضع دادند. به طوری که خود را حامیان شریعت قرار دادند، در صورتی که شناختی از شریعت نداشتند؛ و مسلمانان را با معیارهای عقیدتی خود، مواخذه مسکردند و مخالفان با عقیده خود را با کشتن مجازات مسکردند. در حالی که شهادت. بر این که: خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد، و این که محمد (ص) رسول خداست. را که پیامبر (ص) اعلان فرمود، هر کس به زبان آورد، خون و مالش محفوظ است، در مورد هر مسلمانی که با آنان همعقیده نبود، باعتبار شمسردند، هر چند که تمام واجبات الهی را انجام داده و از تمام محرمات الهی اجتناب کرده بود. تنها کافی بود که با ایشان همعقیده نباشد. البته قانون جدیدی وضع کرده بودند که بر پایه آن آزمون هر مسلمانی بر عهده ایشان بود و آن آزمایش عبارت از بیزاری از علی (ع) و عثمان بود. هر کس با بیزاری خود از آن دو تن، در امتحان موفق شد، خونش محفوظ است و هر کس از آن دو نفر بیزاری نجسختنش حلال است. و به این ترتیب در نظر خوارج بیزاری از علی (ع) برادر پیامبر (ص) و صاحب اختیار مؤمنان واقعی از مهمترین اصول دین اسلام، گردید

هم امام (ع) و هم ایشان از صفین بازگشتند، اما آنها جدای از توده سپاهیان امام (ع) بازگشتند، و در محل حرورا اردو زدند و بعدها به آنجا نسبت داده شدند. امام (ع) تصمیم گرفت تا آنها را قانع کند که به وحدت برگردند و نزدیک بود در تصمیمش موفق شود. آنها وارد کوفه شدند و لیکن اعتقادشان این بود که نباید امام (ع) اندیشه حکمیت را پیگیری کند، و باید نبرد با معاویه را بدون این که منتظر نتیجه حکمیت باشد، از سر بگیرد. و لیکن امام (ع) بزرگوارتر از آن بود که قراردادی را که نوشته شده بود، نادیده بگیرد. وقتی که آنها از آنچه انتظار داشتند ناامید شدند از کوفه بعد. از مکاتبه با کسانی از اهل بصره که با ایشان همعقیده بودند. بیرون رفتند. و قرار ملاقات را در سرزمین نهروان گذاشتند و از بصره نیز حدود پانصد تن به آنها پیوستند. و امام (ع) تصمیم داشت. پس از این که ابو موسی و عمرو بن عاص از کار خود فارغ شدند و گمراهی ایشان در داوری ثابت شد. هر دو عده نبرد با معاویه را از سر بگیرند. پس نزد خوارج فرستاد و از آنها خواست تا به وی بپیوندند، یعنی همان کسانی که خواستار بازگشتبه مبارزه بودند. اما آنان از قبول دعوت امام (ع) خودداری کردند و امام (ع) را متهم کردند که به خاطر انتقام شخصی

به جبهه جنگ برمسگرد، زیرا که حکم حکمین مطابق مصلحت او درنیا آمده است. و امام (ع) مخواست که آنها را به حال خودشان واگذارد و خود به میدان نبرد برگردد، و از مردم کوفه و بصره دعوت به قیام کرد، از میان مردم کوفه لشکری حدود شصت و پنج هزار به دور او جمع شدند و از مردم بصره نیز سه هزار و دویست تن به آنان پیوستند

اما خوارج از این زمان شروع به حمله‌های تروریستی کردند که تاریخ مسلمانان مانند آنها را به یاد نداشت. آنان بشدت شروع به ایجاد مزاحمت برای مردم کردند و هر کسی را که اعتقاد به گمراهی امام (ع) نداشت میکشند

جلو عبد الله بن خباب صحابی رسول خدا (ص) را در حالی که همسرش نیز به همراه او بود، گرفتند و از او راجع به علی (ع) پیش از تعیین حکم و بعد از آن پرسیدند، او در جواب ایشان گفت: علی (ع) به حکم خدا دانایتر از شماست و تقوای دینش و عمق بینش وی بیشتر از شماست. به او گفتند: که تو تابع هوای نفسی و تو افراد را روی شهرتشان دوست مداری نه از روی عملشان. به خدا قسم تو را به نحوی میکشیم که تاکنون کسی را نکشته‌ایم. پس او را گرفتند و شانه‌هایش را بستند و بعد او و همسرش را در حالی که زمان وضع حملش نزدیک بود زیر درخت‌های پر باری نگاه داشتند. آنگاه او را سر بریدند و خونس را میان آب روان جاری ساختند. و رو به همسر وی آوردند. او گفت: من زنی هستم، آیا از خدا نمترسید؟ پس شکم او را پاره کردند. سه زن از قبیله طی و ام سنان و صیداوی را نیز کشتند (4). این اخبار نگران کننده در حالی که امام (ع) و یارانش رسید که او آماده رفتن به سرزمین شام برای یکسره کردن کار معاویه، مشد. پس امام و یارانش دیدند، که برای مردم کوفه و سایر مردم عراق این کار خطرناکی است که امام (ع) دنبال کار مهمی که در پیش داشت برود و این سنگدلان را در پشتسر خود ترک کند که هر چه میخواهند با مردم انجام دهند. او لازم دید، تا پیش از بازگشت به جنگ قاسطین، چاره‌های برای خطر گروه مارقین بکند

امام (ع) با سپاه خود به نهر روان رفت، جایی که خوارج اردو زده بودند، نزد ایشان پیغام فرستاد کشتگان برادران مسلمانان را که در بین شما هستند، به ما بدهید تا حد شرعی بر آنها جاری شود. و پس از آن کاری با شما ندارم، شما را به حال خود رها میکنم تا با مردم شام ملاقات کنم. و شاید خداوند دل‌های شما را منقلب کند، و از حال کنونستان، به راه خیر برگرداند. ایشان در جواب گفتند ما همه قاتلان ایشان هستیم و ما خون شما و خون آنها را حلال مدانیم

امام (ع) خود نزد آنها آمد و ایشان را مخاطب قرار داد و فرمود: ای جمعیتی که شما را عداوت لجاجی سبب شده تا خروج کنید و هوای نفس شما را از حق باز داشته و شتابزدگی باعث خودخواهی شما شده است و در مقابل عمل ناپسند مهمی قرار گرفته‌اید، همانا من به شما هشدار مدهم که مبادا طوری رفتار کنید که فردا این امت شما را نفرین کنند. افتادگانی باشید میان این بیابان، و در وسط این گودال، بدون هیچ حجتی از جانب پروردگارتان و بدون هیچ دلیل روشنی. آیا شما نمیدانید که من شما را از حکمیت منع کردم و آگاه ساختم که آن يك فریبکاری است و آن گروه افراد دینداری نیستند و شما نافرمانی کردید. و چون من [به اجبار] آن کار را کردم با ایشان شرط کردم و از حکمین پیمان گرفتم که آنچه را قرآن فرمان داده است، احیا کنند و آنچه را نهی کرده است نهی کنند پس مخالفت با قرارداد کردند و بر خلاف حکم کتاب و سنت رفتار کردند، و ما کار ایشان را بباثر شمرده و به حال اول خود هستیم، پس شما از کجا حامل چنین پیامی هستید؟ آنها در جواب گفتند، ما حکمیت را پذیرفتیم و با پذیرش آن گناهکار شدیم و بدان سبب به کفر آلوده گشتیم، هم اکنون پشیمان و تائبیم. اگر تو هم توبه کنی ما با تو و از طرفداران توایم و اگر خودداری از توبه کنی، بیعت تو را میشکنیم و با تو نیز مانند دیگران مستیزیم. امام (ع) در جواب ایشان فرمود: تند بادی بر شما بوزد، و از میان شما کسی باقی نماند و نسل شما قطع گردد! آیا پس از ایمان خالصانه‌ام به رسول خدا و مهاجرت با او و مبارزاتم در راه خدا، اکنون خودم را کافر معرفی کنم؟ در این صورت من گمراهم و از هدایت یافتگان نیستم. و پس از گفتن این سخن از آنان روی گرداند (5)

براستی که منطق خوارج منطقی عجیب بود. و خودشان میگفتند چون حکمیت را قبول کرده‌اند گناهکار شده‌اند و در نتیجه کافر گردیده‌اند. و آیا منظور ایشان این است که هر کس مرتکب گناهی شد کافر میشود؟ هر گاه مقصود ایشان این طور باشد پس در حقیقت آنها شرط بقای بر اسلام را عصمت از گناهان شمرده‌اند. و معنای آن حرف این است که تمام نسل‌های مسلمان کافرند

و به هر حال، آنچه در کتاب‌های تاریخ راجع به جنگ خوارج رسیده و آنچه کتب حدیث جمع آوری کرده‌اند، دلیل بر این است که برای امام هیچ کدام از رویدادهای مربوط به ایشان، غافلگیر کننده نبوده است بلکه مورد انتظار بوده و از پیش آمده، نتیجه و تفصیل آنها آگاهی داشته است و پیوسته راجع به آنها سخن میگفته، گویی که از روی کتابی خوانده است

خوارج به طرف پل رودخانه حرکت کردند در حالی که امام (ع) در محلی دورتر از ایشان مشغول نماز بود، پس یارانش به او اطلاع دادند که خوارج از رود عبور کرده‌اند. امام (ع) فرمود: هرگز عبور نکرده‌اند و کسی رفت تا از محل آنها اطلاع حاصل کند، پس آنها را دید و تصور کرد که ایشان عبور کرده‌اند، و از ترس به آنها نزدیک نشد. نزد امام (ع) برگشت و عرض

کرد، عبور کرده‌اند. باز هم امام (ع) فرمود: به خدا قسم که عبور نکرده‌اند و محل به خاک غلطیدن ایشان جلوتر از پل است. و یا گفت: جلوتر از نطفه [نام آن رود] است

بعضی از آن مردم درباره گفته امام (ع) تردید کردند، و برخی دیگر اصل مطلب را مشکوک دانستند سرانجام به سمت خوارج رفتند تا راجع به گفته امام (ع) تحقیق کنند؛ ناگهان خوارج را دور از رود مشاهده کردند، پس صدای تکبیر یاران امام (ع) بلند شد، و شك و تردیدی را که به فکر آنها راه یافته، و حقیقتی را که برای آنها روشن شده بود، به عرض امام علی (ع) رساندند، امام (ع) جواب ایشان فرمود: به خدا سوگند که به من به دروغ اطلاع ندهاند و من هم دروغ نگفتم<sup>6</sup>

نه تنها امام (ع) بدقت محل آن جنگ را مدانسته است، بلکه او به تمام ریزه‌کاریهای آن آگاهی داشته است. زیرا که او پیش از آغاز جنگ به یاران خود فرموده بود: «به خدا سوگند، کشته‌های شما به ده تن نمرسد و از ایشان ده نفر هم نجات پیدا نمیکنند.» و نتیجه جنگ آنچه را که امام (ع) خبر داده بود به ثبوت رساند. به ابو ایوب انصاری اجازه امان به خوارج را مرحمت کرد، و ابو ایوب در حالی که خوارج را صدا مزید گفت: هر کس زیر این پرچم بیاید در امان است. و هر کس از میان شما به جنگ نپردازد و مزاحمت ایجاد نکند، به کوفه یا مداین برگردد، و هر کس از میان این جمعیت بیرون رود در امان است. و ما پس از این که دسته قاتلان برادران خود یافتیم. نیاز به ریختن خون شما نداریم. پس بسیاری از ایشان اردوگاه را ترک گفتند. و نزدیک به نیمی از مجموع آنها باقی ماندند که پافشاری بر مبارزه داشتند

امام (ع) به یاران خود دستور داد که پیش از ایشان جنگ را آغاز نکنند، و خوارج یکدیگر را با این جمله فریاد میزدند: شامگاه به جانب بهشت! و بر مردم حمله بردند، پس افراد سواره امام (ع) به دو دسته راست و چپ تقسیم شدند، و تیراندازان با تیرشان رو در روی آنها پیشباز رفتند، و سوارگان از دو طرف به ایشان نزدیک شدند، و افراد بانیزه‌ها و شمشیرها به ایشان حمله‌ور شدند، و در همان لحظه کشته شدند. گویی که خداوند به ایشان فرمان داد: بمیرید و مردند

براستی که برای اصحاب امام (ع) صحت گفتار وی ظاهر شد، زیرا که از ایشان، جز هفت تن، کشته نشد و از خوارج حتی ده نفر سالم نماند

ولی خبر بر اهمیت دیگری هم بود، که امام (ع) پیش از جنگ بیان فرموده بود و پس از پایان جنگ، یارانش تحقق آن را در نیافتند. البته امام (ع) پیش از ظهور خوارج به اصحاب خود مفرمود که گروهی از دین بیرون میشوند همان طوری که تیر از کمان خارج میشود، نشانی آنها مردی است که از ناحیه دست ناقص الخلقه است. و چون از جنگ خوارج فارغ شد به یارانش دستور داد تا آن مرد ناقص الخلقه را بجویند و آنها جستند اما او را نیافتند. یکی از ایشان گفت: وی در میان ایشان نیست. و امام (ع) این سخن را تکرار نکرد: به خدا قسم که او در میان ایشان است. به خدا سوگند که به من دروغ نگفته‌اند و من به دروغ نمیگویم. سپس امام خود در حالی که بعضی از یارانش همراه وی بودند رهسپار شد، مرد مورد نظر را مجستند تا این که در میان گودالی کنار رودخانه در بین پنجاه کشته، یافتند. وقتی که او را بیرون آورد به بازویش نگریست؛ گوشه‌بازویش مانند نك پستان زنی بود که روی آن را مو فرا گرفته باشد هر گاه آن گوشت را مکشیدند به اندازه بلندای دستش کشیده میشد و اگر رها میکردند، جمع میشد و به حالت اولش بر میگشت. پس چون امام (ع) خواسته خود را دید، تکبیر گفت و فرمود: «به خدا قسم که به من دروغ نگفته‌اند و من به دروغ نگفتم. اگر نبود که شما از آن کار برکنار داشته شده‌اید هر آینه خبر میدادم آنچه را که خداوند به زبان پیامبرش برای کسی بازگو فرموده است که با شناخت و بینش در پیکار، با ایشان پیکار میکند، در حالی که عارف به حقی است که همه ما با آن در ارتباطیم

مورخان و محدثان نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) به یاران خود از خروج این گروه مخالف بر امام (ع) خبر داد، و آن را با ویژگی‌هایش معرفی کرد. از جمله مطالبی که درباره آنها آمده است، روایتی است که بخاری در صحیح خود از ابو سعید خدری نقل کرده است: «در آن میان که ما نزد رسول خدا (ص) بودیم، و او مشغول تقسیم کردن چیزی بود، ذو الخویصره که از مردان قبیله بنو تمیم بود وارد شد. عرض کرد: یا رسول الله، عدالت را رعایت کنید. پس پیامبر (ص) فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم پس چه کسی عدالت را رعایت میکند؟ اگر من به عدالت رفتار نکرده بودم، تو زیان و ضرر دیده بودی. پس عمر از پیامبر (ص) اجازه خواست تا او را بکشد، پیامبر (ص) فرمود: او را واگذار زیرا که او یارانی دارد که فردی از شما نماز و روزهایش را با نماز و روزه ایشان سبک و بارزش میپندارد قرآن را میخواند اما از گلوگاهشان تجاوز نمیکنند. از دین بیرون میشوند چنان که تیر از چله کمان بیرون می‌رود نشانه ایشان مردی سیاه چهره است، یکی از بازویش مانند پستان زنی و یا پاره جگری است. و ایشان بر بهترین گروه از مردم خروج میکنند. پس گواهی مدهم که من این حدیث را از پیامبر خدا (ص) شنیدم، و گواهی مدهم که علی بن ابی طالب با ایشان جنگید در حالی که من به همراه او بودم، پس راجع به آن مرد دستور داد جستند تا آوردند او را و من مطابق تعریفی که پیامبر (ص) از او فرموده بود او را مشاهده کردم.»<sup>(7)</sup> و مسلم در صحیح خود از زید جهنی- خود در میان آن دسته از سپاه امام بود که به سمت خوارج حرکت کردند. نقل کرده است که علی (ع) فرمود: «ای مردم از رسول خدا (ص) شنیدم که مفرمود: از میان امت گروهی پیدا میشوند که قرآن میخوانند ولی نه قرآن خواندن شما هیچ ربطی به قرآن خواندن ایشان دارد، نه نماز خواندن شما با نماز ایشان و نه روزه شما با روزه گرفتن ایشان، آنان قرآن را میخوانند و تصور میکنند که قرآن خواندن به نفع آنهاست در صورتی که به زیان ایشان است. نماز خواندن ایشان از گلوگاهشان تجاوز

نمکنند، ایشان از اسلام بیرون میشوند چنان که تیر از کمان بیرون مرود. اگر مدانستند درباره آن سپاهی که با آن روبرو میشوند، چه چیز بر زبان پیامبرشان جاری شده است، هر آینه آن عمل را انجام نمیدادند (یا از آن کار خودداری میکردند)، و نشاتان این است که مردی در میان آنهاست دارای بازویی بدون زراع. بر سر بازویش چیزی همچون سر پستانی است که روی آن را موها فرا گرفته است...» و علی (ع) فرمود میان ایشان آن مرد ناقص الخلقه را بجوید و ایشان او را جستند پس نیافتند و علی (ع) خود برخاست تا این که با جمعی از مردم آمدند کشته (روی کشته افتاده بود فرمود: آنها را بیرون کنید و بر روی زمین زیر کشتهها او را یافتند پس امام (ع) تکبیر گفت و بعد فرمود: «خداوند راست گفت، و پیامبرش نیز ابلاغ کرد...»<sup>8)</sup>

پنوشتها

سوره مائده، آیه 53-1

سوره مائده، آیه 51-2

سوره نساء (4) آیه 58-3

کامل ابن اثیر ج 3 ص 172-173-4

کامل ابن اثیر ج 3 ص 173-5

کامل ابن اثیر ج 3 ص 174-6

کتاب آغاز آفرینش-7

کتاب زکات-8